

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

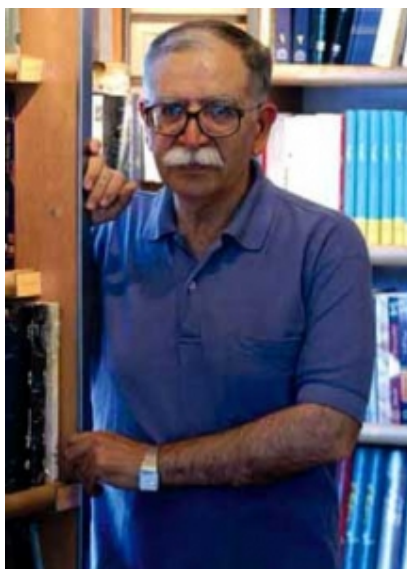
Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: جهانگیر محبی

نویسنده: کیوان باژن

۱۳ اکتوبر ۲۰۱۱



تکیه گاه ها فرو ریخته است

(بخش اول)

خلاقیت و دغدغه های اجتماعی

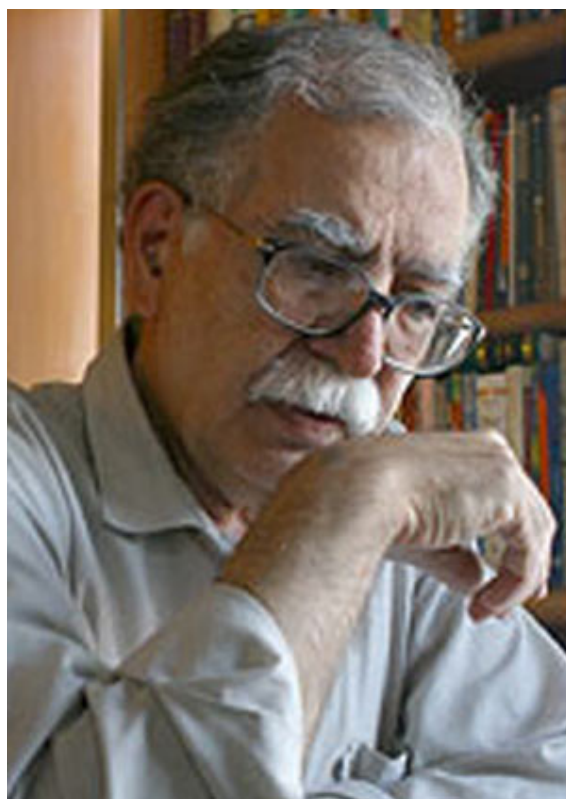
گفت و گو با: «علی اشرف درویشیان»

اشاره:

نویسندهٔ رمان چهارجلدی «سال های ابری» را سال هاست که با همهٔ بگیر و ببندها و ممنوع القلم شدن های چندین و چندساله اش، می شناسیم و با همه شرایطی که باعث شد تا کمی دورتر از ادبیات داستانی، قصه هایش را تنها در ذهن یا روی پاکت سیگار و... درکنج سلولها، بپروراند تا بعدها فرصتی یابد و آنها را به صورت کتاب منتشر کند و به این ترتیب ابری شدن فضای آن سالها را دریافته و از این تجربه های تلخ چراغی بسازند برای آینده

خود و جامعه و شگفت این که بعد از چاپ آنها، به سرعت به خانه ها راه یافته اند. هنوز هم آثارش از پرفروش ترین هاست. درست برخلاف عده ای که هرشش ماه يك بار کتابی می سازند و تنها به این دلخوش کرده اند که نویسنده شده اند. علی اشرف درویشیان، متولد ۱۳۲۰ کرمانشاه است و ساکن کرج. اما اگر بخواهی پیدایش کنی باید تهران دنبالش بگردی، نه در کرمانشاه و نه در کرج! سه شنبه روزی او با آن عینک ته استکانی و کلاه کپی اش، با صداقت و فروتنی اما باچشمانی که تا ته دلت را می لرزاند به تو سلام می کند و باز شگفت این که در همان سلام اول، انگار سالهاست که می شناسی اش. انگار راز و رمزی در چشمانش و در سلام گفتنش وجود دارد که در قلمش هم راه یافته است. اما شاید تمام این ها بی دلیل نباشد. درویشیان از کودکی با «کار» آشنا بود و در میان مردمش بزرگ شده است. بعدها در سال ۱۳۳۷ پس از گذراندن دوره دانشسرای مقدماتی کرمانشاه برای مدت هشت سال، در روستاهای «گیلان غرب» و «شاه آباد» معلم شد. سه بار زندان رفت که بار سوم به یازده سال زندان محکوم شد اما با انقلاب مردم در سال ۵۷ آزاد شد. آیا همه این ها نمی تواند چگونگی چنین راز و رمزی را برای ما مشخص کند و نشان دهد؟

از آثار او می توان به کتاب های «از این ولایت»، «آبشوران»، «فصل نان»، «همراه آهنگ های بابام»، «برگزیده داستانها»، «چهار کتاب»، «درشتی» و ... اشاره کرد و در آخر این که داستان کوتاه «نان و نمک برای طاووس» از میان ۱۲۵ داستان از سراسر جهان، برنده کانون مترجمان نروژ و بخش زبان شناسی دانشگاه اسلو شد. (۱)



* آقای درویشیان، شما را به عنوان یکی از نویسندگان ادبیات کودکان و نوجوانان می شناسیم. کارهایی که انجام داده اید می تواند به نوعی در پیش برد ادبیات کودک، راه کشا باشند. چه آن ها که قبل از انقلاب نوشته اید و چه قصه های بعد از انقلاب که در مطبوعات چاپ شده اند همین طور مجموعه «درشتی» و رمان «سالهای ابری». این ها هرکدام می توانند این وظیفه را به انجام برسانند. شما وقتی برای اولین بار نوشتید، چه دورنمایی از این کار داشتید؟

بگذارید من هم از شما بپرسم نخستین بار که نفس کشیدید کی بود و چه آینده ای برای این نفس کشیدن پیش بینی می کردید؟ می بینید که پاسخ دادن نه تنها مشکل، بلکه غیرممکن است. من از همان دوران دبستان، زیاد کتاب می خواندم. همین امر باعث شد زبانم روان شود. زنگ انشاء چیزهایی می نوشتم و تشویق می شدم؛ اما نمی دانستم، آینده ام چه خواهد بود. در فکرش هم نبودم. چرا که آینده ای نداشتم. امروز که می گذشت، دیگر پیش بینی فردا مشکل بود. وقتی آموزگار روستاهای کردنشین کرمانشاه شدم و توانستم واقعیت ها را از نزدیک ببینم، تکان خوردم. به دانش گاه و دانش سرای عالی تهران که وارد شدم و با استادانی چون «دکتر امیرحسین آریانپور»، «جلال آل احمد»، «سیمین دانشور» و نیز شخصیت های ادبی و بزرگانی چون «باقر مؤمنی»، «م.الف به آذین»، «سیاوش کسرائی» و «سعید سلطانپور» برخورددم، نوشتن برایم جدی و حیاتی تر شد. خواندن آثار «صمد بهرنگی» و مرگ ناگهانی اش، ضربه دیگری به من زد. مسیر زندگی او خیلی شبیه زندگی من بود. من هم مثل او به دانش سرای مقدماتی رفتم. در مدرسه روزنامه دیواری درست کردم. تقریباً هم سن او بودم که معلم روستاها شدم. با این تفاوت که او در «تبریز» به دنیا آمده بود و من در «کرمانشاه». از این رو به نسبت محیط فرهنگی و اجتماعی ما با هم تفاوت داشت. باید اعتراف کنم این «زندان کرمانشاه» بود که به طور خیلی جدی مرا به نوشتن داستان داشت. اوائل مرداد [اسد] ۱۳۵۰ در کنگاور کرمانشاه دستگیر شدم. در آن جا مشغول گردآوری افسانه های کردی بودم و شب ها در قهوه خانه ها می خوابیدم. پولیس مشکوک شد و مرا تحویل ساواک داد. ضبط صوتم را به عنوان آلت جرم جاسوسی، روی پرونده ام گذاشته بودند. البته من زیر بار نرفتم. دوران سخت بازجویی که تمام شد و توانستم در میان زندانیان سیاسی و عادی، گوشه جایی برای خودم دست و پا کنم، نشستم به مرور زندگی ام و حوادث و تجربه هایی که دیده و اندوخته بودم و ناگهان در آن گوشه دلگیر، دور از چشم جاسوسان و پولیس، بغض قلمم ترکیب و داستان «ندارد» را نوشتم. با خط ریز و فشرده که بتوانم پنهانش کنم. در عرض يك ماه، چند داستان نوشتم. این داستان ها را به يك زندانی عادی که مرخص می شد، دادم. او آن ها را در جایی از بدنش پنهان کرد و بیرون برد و به دست مادرم داد. بعدها که آزاد شدم، داستان ها را به دوازده تا رساندم و پس از بازنویسی، نزد آقای «باقر مؤمنی» بردم که تازه انتشارات «صدای معاصر» را با هم کاری «ناصر رحمانی نژاد»، «عطا نوریان» و «ولی الله محمدی» راه انداخته بود. در آن زمان پذیرفته شدن کتابی توسط این گروه و چاپ آن در سری کتابهای صدای معاصر افتخار بزرگی بود. کتابم با تیراژ پنج هزار جلد چاپ شد و در عرض يك ماه به چاپ دوم رسید و من در «تهران» دوباره دست گیر شدم و به زندان افتادم، درحالی که هیچ دورنمایی از ادامه کار نویسندگی و حتا ادامه زندگی نداشتم و حتی از شغل محبوبم، آموزگاری نیز اخراج شده بودم.



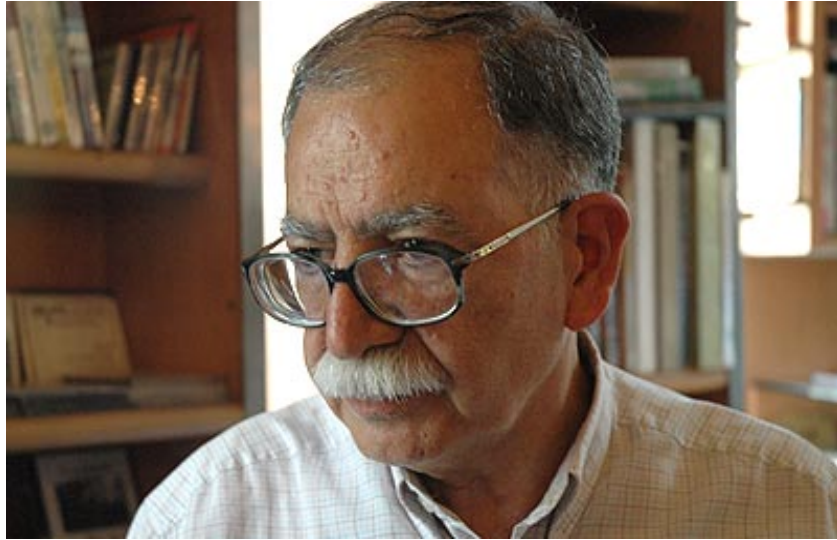
* فرایند شکل‌گیری رمان یا داستان کوتاه در ذهن شما چگونه بوده و هست؟

به طور کلی فرایند شکل‌گیری یا روند خلاقیت يك اثر، در نزد نویسندگان مختلف، متفاوت است. این روند آموختنی نیست یا به عبارتی بهتر، آموختنش مشکل است. زیرا بستگی به تجربه های کسب شده در زندگی نویسنده یا هنرمند که چگونه این تجربه ها را با آن چه خوانده و آموخته در هم بیاموزد، دارد. تجربه هائی که در زندگی کسب می کنیم، از لحاظ تنوع، درست شبیه اثر انگشت های مان، با دیگران تفاوت دارد. خواندن کتابهای گوناگون و برخورد با شخصیت های متنوع در ردیف همین تجربه هاست. روی این اصل، بسیاری از نویسندگان در اشتباه هستند که درافشای روند شکل‌گیری آثارشان به نوعی به محافظه کاری دست می زنند. این فرایند، تنها مربوط به روند خلق آثار خودشان است و قابل تقلید نیست. «گابریل گارسیا مارکز» نویسنده کلمبیائی و خالق رمان «صد سال تنهائی» در مورد روند شکل‌گیری این رمان، به همین محافظه کاری و پنهان کاری دست می زند و درپایان يك گفت و گو می گوید: «من پس از به پایان رساندن رمان صدسال تنهائی، تمام مدارك و اسنادی را که طی خلق رمانم تهیه کرده بودم، در دو گونی گذاشتم و با كمك مرصده (همسرش) همه را از بین بردیم.»

همانطور که گفتم، تجربه های زندگی، حوادثی که برایم پیش آمده و نیز مطالعه مداوم و پیگیری که داشته ام، در روند خلق داستانهایم بسیار مؤثر بوده اند. شما به عنوان يك نویسنده، هنگامی که با مردم و مسائل و مشکلات آنها سروکار داشته باشی و با رنج ها، شادی ها و سایر امور زندگی شان از نزدیک آشنا باشی، نوشتن درباره آنها برایت ساده است. دیدن يك تصویر از زندگی، می تواند تو را به نوشتن داستانی راهنمایی کند، زیرا مصالح اولیه را در ذهن داری و از راه تجربه به دست آورده ای. به این ترتیب می توانی از دیدن واقعه ای در خیابان، تصویری در تلویزیون یا عکسی در روزنامه به فکر نوشتن داستانی بیفتی. زیرا نمونه هائی که ذهن تو را به خلق يك شخصیت داستانی وادار می کند، به طور فراوان در پیرامونت موجود است. شناخت پدیده تقریباً ناشناخته خلاقیت ادبی، نسبتاً مشکل است؛ زیرا پیچیدگی ذهن انسان همیشه مشکلی در برابر این پدیده است. اما با قاطعیت می گویم که مسیر زندگی يك فرد و آفرینش، دو مقوله جدائی ناپذیرند. برابند جهان بیرونی و درونی، موجب آفرینش هنری است. ممکن است موضوعی فی البداهه به ذهن القاء شود، اما باید توجه داشت که درواقع نویسنده فقط تجربه ای از آن موضوع داشته و به آن اندیشیده است.

* در این روند به چه چیزهایی بیش تر اهمیت می دهید؟

به واقعیت های بیرونی و دلمشغولی های درونی انسان؛ به مشکلاتی که يك انسان با آن درگیر است. به رنج هایش و به شخصیت های واقعی که بار مسؤلیت این جهان پر آشوب را به دوش می کشند.



*** چه کتابهایی - چه ایرانی و چه خارجی - در پیش برد روند داستان نویسی تان تأثیرگذار بودند؟**

چنان که در پیش گفتم، خیلی زیاد کتاب می خواندم؛ اما در آن روزگار کتابی درباره داستان نویسی نبود. نشریاتی که نقد و بررسی کتاب در آن باشد، خیلی کم پیدا می شد. نخستین کتابی که درباره داستان نویسی خواندم، «هنر داستان نویسی» ترجمه و تألیف «ابراهیم یونسی» بود اما امروز می توانم نام و نشان حدود دویست جلد کتاب را برای شما بنویسم که درباره داستان نویسی و نقد ادبی چاپ و منتشر شده است. سوی کتاب هنر داستان نویسی، نویسندگان بزرگی بودند که تأثیر مهمی روی من گذاشتند، مثل؛ «ماکسیم گورکی»، «آنتوان چخوف»، «لئون تولستوی»، «داستایفسکی»، «سروانتس»، «شکسپیر»، «صادق هدایت»، «بزرگ علوی» و «صادق چوبک».

*** به زعم عده ای شما در آثارتان چون مجموعه داستان «آبشوران»، «از این ولایت» و ... در دام خاطره گوئی**

محصور هستید. عقیده خودتان نسبت به این انتقاد چیست؟

کم تر نویسنده ای را پیدا می کنید که درگیر و گرفتار خاطرات گذشته خودش نباشد و گرفتار شخصیت هائی که در گذشته دیده و با آن ها مانوس بوده نباشد. رمان «نیه توچکا» اثر «فیودور داستایفسکی» دراصل سرگذشت مادرخودش است. شرح حال نویسنده و یادداشت های روزانه او را که بخوانید به این نکته پی می برید. یا فلم پراهمیت وزیبای «دربارانداز» واقعیت هائی از زندگی «الیاکازان» رادر خود دارد. شخصیت هائی که يك نویسنده در طول زندگی اش با آنها سروکار داشته اغلب در آثارش خود را نشان می دهند. «بابا گوریو» به نوعی خود «بالزاک» است. نه تنها شخصیت ها بلکه تصویر مکان ها هم در آثار نویسندگان بازآفرینی می شوند. مگر رمان «همسایه ها» زندگی خود «احمد محمود» نیست؟ یا «پابرهنه ها» اثر «زاهاریاستانکو» به ترجمه زیبای «احمدشاملو»؟



*** شاید چنین انتقادی از آن جا باشد که در ذهن شما دغدغه اجتماعی مهم تر از به کارگیری دقیق عناصر داستانی بوده است. اگر بخواهیم از این منظر به تکوین اثر ادبی نگاه کنیم، رابطه بین ساخت اثر و روبنای اجتماعی در آن، از چه کیفیتی برخوردار خواهد بود؟**

درست است. در ذهن من دغدغه های اجتماعی همیشه مهم تر بوده اند. این دغدغه ها اگر صمیمانه و با احساس بیان شوند، به دل می نشینند. استفاده از شگردهای ادبی برای چیست؟ مگر نه این که برای جذب و جلب خواننده است؟ پس به روش های دیگر هم می توان خواننده را به آخر داستان کشید. تازه این شگردها هیچ گاه ابدی و مقدس نیستند. هرکس شگرد خودش را دارد. «آنتوان چخوف» هیچ گاه زیربار این قراردادها نرفت. فکر می کنید که ابزار و عناصر داستانی، مقدم بر داستان بوده است؟ خیر، نخست داستان و رمان خلق شده، سپس این عناصر و ابزار مدون شده اند و البته این را فراموش نکنید که فرم و محتوا، مکمل یکدیگرند. هر محتوایی فرم خاص خودش را پیدا می کند. عرصه داستان نویسی میدان نمایش و زور آزمایی در به کار بردن فرم نیست. آن چه مهم است نحوه روایت است.

*** با توجه به آن چه گفتید، توجه صرف به فرم اثر، بدون توجه به ساخت و زیربنای شرایط و وضعیت اجتماعی که در دوران اخیر بسیار اهمیت یافته، چه تبعاتی به دنبال خواهد داشت؟**

همین تبعاتی را که اکنون شاهدش هستید. شعر که به طور کلی با مردم قهر کرده است. یا بهتر است بگوئیم مردم با آن قهر کرده اند. شعرهایی را که این روزها چاپ می کنند (آن هم با تیراژ بسیار اندک) همه را می خوانم؛ البته فقط برای این که بگویم خوانده ام. هیچ لذتی از آن ها نمی برم. تنها چند شاعری که از گذشته مانده اند، مورد استقبال هستند. شعرهای جدید را اغلب نمی فهمم. زور می زنم و نمی فهمم. دوست دارم که بفهمم اما بی فایده است. عده ای

از جوانان واقعاً در این زمینه تلاش می‌کنند. حرف هائی هم دارند اما در اقلیت هستند. جامعه بدون شعر یعنی گورستان. انسانی که شعر روزگار خودش و مورد علاقه اش را زمزمه نکند، انسانی بی هویت و خود باخته ای است. این واقعاً مصیبت است. این فاجعه از آن جا پیش آمده که برخی با یکدیگر مسابقه فرم گرائی و تئوری گرائی گذاشته اند که البته در این مسابقه هر دو طرف بازنده اند. تئوری هضم نکرده، مثل غذای هضم نشده است. باعث مرگ می‌شود. این مرگ به سراغ داستان و رمان هم آمده است. می‌گویند داستان و رمان مرا، سه چهار بار بخوان تا بفهمی. آخر مگر من می‌خواهم برای امتحان یا کنکور بخوانم که باید سه چهار بار دوره اش کنم. من همیشه از دوره کردن متنفر بوده ام. در روزگار داستان های «مینی مالیستی» و دنیای سرعت و کمبود وقت، می‌گویند رمان مرا چهار بار بخوان تا بفهمی.

اگر کسی هم رمان یا داستانی را چهار بار یا بیش تر بخواند یا فیلمی را چندبار ببیند برای لذت بردن است. برای عشق کردن با لحظاتی درخشان از آن اثر است.



*** لزوم چنین بحث هائی، اساساً در جامعه ادبی ما به خصوص در دهه های اخیر حس نمی‌شود. باتوجه به این که چنین مسائلی مورد توجه بسیاری از جامعه شناسان و تئوریسین های ادبی جهان است. شما چه نگاهی در این زمینه دارید؟**

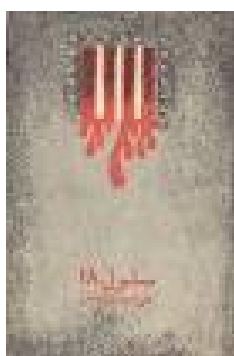
بحث درباره مسائل گوناگون از ادبیات گرفته تا اقتصاد و سیاست، انگیزه می‌خواهد. این بحث ها زمانی رونق می‌گیرند که جامعه پرتلاش باشد و امیدوار به آینده نگاه کند. وقتی همه چیز را قالبی و از پیش تعیین شده در برابرت بگذارند و یا بخواهند به خوردت بدهند، دیگر چه امید و انگیزه ای برای بحث و گفت و گو باقی می‌ماند؟ نتیجه اش این می‌شود که دیگر بحث جالبی در نشریات ادبی و فرهنگی، درباره ادبیات نمی‌بینیم. شما کافی است شور و حالی که در ادبیات و هنر در دهه های چهل و پنجاه وجود داشت را با امروز مقایسه کنید. به دنبال معاش دوییدن، دو سه جا کار کردن، خستگی و افسردگی از ویژگی های جامعه امروز ماست و در چنین جامعه ای، بحث ادبی و نقد و بررسی کتاب - کتابی که خواننده ندارد، محال است.

* با همه این‌ها، چیزی که در آثار شما، نمود زیادی دارد، مواجهه با انبوه مخاطب بوده و هست. به طوری که مثلاً داستان کوتاهی چون «ندارد» در ذهن‌ها هنوز است و با همه این مشکلات که گفتید مانده. به عنوان یک نویسنده و البته منتقد، چه عناصری را در موفقیت یک اثر، این‌که مورد توجه مخاطب و مردم قرار گیرد، دخیل می‌دانید؟

من «ندارد» را هنگامی نوشتم که یک کتاب درباره‌ی روش داستان نویسی نخوانده بودم؛ اما عاشق داستانهای «صادق هدایت» و به خصوص «صادق چوبک» بودم. داستان «بعدازظهر آخر پائیز» نوشته «چوبک» را خیلی دوست داشتم.

«ندارد» را با تمام وجودم در گوشه‌ی سلول تنهایی ام در ذهنم و در زندان کرمانشاه نوشتم و نیز داستان‌های «هتا»، «سه خم خسروی» را.

این داستان‌ها بدون آن‌که ادعائی داشته باشم؛ در ذهن‌ها ماند و کتاب «از این ولایت» و «آبشوران» تا به حال به چاپ بیست و دوم رسیده‌اند، در حالی که از سال ۱۳۵۸ تاکنون مجوز چاپ نداشته‌اند و هنوز به طور مجزا مجوز چاپ نگرفته‌اند.



* به طور کلی به نظر شما، چه عواملی در به وجود آمدن «فردیت خلاق» نویسنده مؤثرند؟

تجربه‌ها و مطالعات فرد به خلاقیت او کمک می‌کند و این زمینه‌ها را می‌توان برای فرد به وجود آورد که قدرت خلاقه‌ی خود را تقویت کند. آموزش و پرورش نقش عمده‌ای در این زمینه به عهده دارد. ما باید از همان اوان کودکی، چه در خانواده و چه در مدرسه، زمینه‌های رشد خلاقه‌ی کودک را فراهم کنیم. کتاب و کتابخوانی و تربیت کودک برای ورود به جامعه و احساس همدردی و همراهی او با دیگر انسان‌ها و ایجاد روحیه‌ی جمعی و کار در جمع، از جمله این برنامه‌هاست. باید به کودک یاد بدهیم که با آزادی سخن بگوید. با آزادی، انتخاب کند و بدون ترس آن چه را که حس می‌کند، به زبان بیاورد. باید عادت نقد کردن را از همان کودکی به او بیاموزیم.

ادامه دارد

هوای آزاد

ادبیات و هنر